فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام
سـال هفتم، شماره بیست و پنجم، بهار ۱۳۹۶
صفحات ۴۳ – ۵۸

رویکردهای تاریخی و محتوایی محضرنویسی و متون استشهادنامه‌ای*

حسن زندیه[۱]
مریم بلندی[۲]

چکیده

در حکومت اسلامی _ شیعی، هر نوع سند شرعی باید تحت اجتهاد فقها و حکّام شرع و کاتبان امور شرعی نگاشته می‌شد. ازاین‌رو، ارزش و اعتبار شهادت که به عنوان بیّنه‌ای شرعی مورد تأکید فقها قرار داشته، با گذشت زمان همواره ثابت مانده است.

استشهادنامه‌ها، یکی از انواع اسناد شرعی هستند که اگر به گونه‌ای علمی و با کمک دانش و فن سندشناسی مورد بررسی قرار گیرند، می‌توانند برای فهم زندگی و تعاملات اجتماعی، اقتصادی و حقوقی جوامع انسانیِ پیشین مفید واقع شوند.

این‌گونه اسناد، با هدف درج شهادت گواهان، به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی نگاشته شده‌اند و زبان ادبی خاصی دارند که با واژگان فقهی _ حقوقی عجین است.

پژوهش حاضر به لحاظ ماهیت تاریخی خود، پژوهشی توصیفی _ تحلیلی است و هیچ‌گونه پیشینهٔ تحقیقی ندارد. داده‌های لازم نیز از طریق بررسی اسناد و منابع گردآوری شده‌اند. از آن‌جا که در عرف قدیم، استشهادنامه را علاوه بر نام متداول آن، محضر نیز می‌نامیدند، پس از بیان کاربرد متفاوت واژهٔ محضر در متون کهن، سه محضر مهم تاریخی ذکر شده و اصول و شیوه‌های نگارشی، زبانی و مضمونی آنها مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

سند، شرع، حقوق، شهادت، محضر، متون استشهادی.

---

* این مقاله، برگرفته از طرح پژوهشی مصوّب مشترک پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات است.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول) zandiyehh@ut.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ (اسناد و مدارک آرشیوی از دانشگاه تهران). Bolandi1388@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۵/۲۰

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

پیشینهٔ استشهادنامه‌نویسی

شهادت دادن، مقدمه‌ای برای تولید سندنویسی استشهادنامه بوده و رکن اصلی و محل اعتبار استشهادنامه، شهود و گواهی آنهاست. با سیر و تفحص در متون قدیمی، با کاربرد واژهٔ «محضر»، به جای واژهٔ «استشهادنامه» به کرّات برخورد می‌شود. این واژه و اصطلاح، در لغت به چند معنا آمده است:

«اسم مکان»: یعنی حضور و محل حاضرشدن؛ «اسم زمان»: یعنی وقت حضور و هنگام حاضرشدن؛ و «پیشگاه و آستان» علما و بزرگان دینی و علمی و مانند آن. دربارهٔ کاربرد این واژه در معنای اخیر، در کتاب طبقات ناصری چنین آمده است:

«دربارهٔ نور ترک، یک قرن بعد، در همان شهر دهلی و در محضر عارف بزرگواری مانند خواجه نظام‌الدین اولیا (۶۳۴–۷۲۵ه.ق) ذکری رفته که امیرحسن علاء سجزی آن را ضبط کرده و حاکی از علوّ مرتبت و صفای طینت و تقوای نور ترک است و...» (سراج، ۳۹۹/۲–۴۰۰).

پیش از تشکیل دادگستری نوین در زمان پهلوی اول (۱۳۰۶ه.ش)، محضر محلی بود که حاکم شرع در آن به امور مردم رسیدگی می‌کرد. برای نمونه در کتاب «تاریخ عالم‌آرای امینی» اثر فضل‌الله روزبهان خنجی چنین آمده است:

> ... و چون قاضی نافذالحکم به محضر قضات خود را مشروع و معقول سازد، کیست که ملکیت آن مظلوم را دیگر از خدشه چنین تصرفی، ممـوّه[1] باطناً، موثوق به ظاهراً، بپردازد؟... (خنجی، ۳۷۷).

امروزه محضر به مکانی گفته می‌شود که اسناد مختلف، اعم از شرعی و عرفی و معاملات رسمی و ازدواج و طلاق، در آن‌جا نوشته و ثبت می‌شوند (راوندی، ۱۳۶۱/۴)؛ ولی در فقه، به معنای دیگری به کار رفته است. محضرکردن، صورت‌جلسه یا تنظیم نوشته‌ای بود برای اثبات دعوی، که در حضور حاکم برای هریک از طرفین دعوی و ارباب‌رجوع تنظیم می‌شد؛ خواه دعوایی مطرح شده باشد، یا نه. سپس این نوشته به مهر و امضای مطّلعان می‌رسید و چون با حضور متقاضی تنظیم می‌شد، اسم محضر به آن

۱. خبر آمیخته از راست و دروغ.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

داده شد و به معنای صورت‌جلسهٔ دادگاه به کار رفته است.[1]

در متن محضر ممکن است اقرار در دادگاه و یا مفاد شهادت شهود و یا امارات و دلایل دعوی مطروحه یا دعوایی که بعداً طرح می‌شود، درج گردد (در این صورت، امر تأمین دلیل به وسیلهٔ همین محضرها تحقق می‌یافت). همچنین حکمی اجرا می‌شد و مسئلهٔ تحقق اجرای صورت‌جلسه می‌شد؛ یعنی در محضری منعکس می‌گردید (ابن‌قدامه، ۱۷۷/۱۰). ترکیبات «محضرکردن، محضربستن، محضرنوشتن، محضرآوردن و محضردادن» در استعمالات مؤلفین قدیم، کاربرد واژهٔ محضر در این معنا را تأیید می‌نماید.

حسن قاضی طباطبایی در این‌باره می‌گوید:

> محضر نیز در عرف متقدمین، به معنای سجل و فتوی‌نامه و استشهادنامه و صورت‌مجلس و محل حضور و آمدوشد مردمان آمده و جمعش محاضر است و قدما این کلمه را با فعلِ بستن و کردن و نوشتن در آثار خود آورده‌اند و مکرّر در متون مهم نثر زبان فارسی از قبیل تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، سیاست‌نامه، اسرار التوحید، جهانگشای جوینی، فارس‌نامه ناصری و... ذکر شده است (قاضی طباطبایی، ۳۹).

بنابراین، با سیر و تفحص در کتب تاریخی، نمونه‌هایی از تهیهٔ استشهادنامه‌های مهم در ادوار مختلف به دست می‌آید که میزان تأثیر یک قباله، در تولید یک جریان مهم تاریخی و متأثّرساختن ساختار اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و روان‌شناسی از آن را نشان می‌دهد و این امر، ضرورت بحث و ارائه نمونه‌ها و گزارش‌هایی از آنها را توجیه می‌کند.

در ادامه، به بیان چندین نمونه از ادوار مختلف تاریخی که در منابع به آنها پرداخته شده، می‌پردازیم:

... از حکّام و صدور بغداد در خصوص آن‌که چه مقدار از اموال دیوانی در

۱. استشهادیه، پرسش مکتوب فردی است با پاسخ جمعی با شرایط خاص که در جریان امر شناخته‌شده‌ای قرار داشتند. معمولاً کسی که سؤال را مطرح می‌کرد، نامی از خود نمی‌برد و اغلب، تاریخ تحریر را نیز درج نمی‌کرد. از این نوشته، با اسامی شهادت‌نامه، استعلام‌نامه، استشهادیه، استشهادنامه و ورقهٔ استشهاد، نام برده شده است (ر.ک: رضایی، ۱۷۶).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

تصرّف علی بهادر و یاران او درآمده، خطوط بستد و آن محضر را به نظر پادشاه رسانید... (جوینی، ۴۸۱/۳).

... و دیگر دوات آورده بودند از دیوان رسالت بنهادند و خواجه بزرگ و حاضران خط‌های خویش در معنی شهادت نبشتند و سالار بگتغدی را خط نبود، بونصر از جهت وی نبشت، و رسول و قوم بلخیان را بازگردانیدند (بیهقی، ۴۴۴/۲).

پس از آن‌که جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف و رعایای اکناف برخلاف شخصی برخاسته، محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجّل و دلایل مدلّل و نوشتجات ممهوره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند... (شرزای خاوری، ۱۴۷).

... و ملک عراق و ری و جبال تا حلوان و بغداد به مسعود داد و جای خود و تخت غزنین به من داد و بدین معنی محضرها نبشت و گواهان بر آن گرفت و سوگندان به غلاظ و شداد خوردیم و طلاق بر زبان راندیم و خط خود بر آن افکندیم... (شبانکاره‌ای، ۷۳۷۳/۲).

شاعران پارسی‌گو نیز در آثار منظوم خود، این لغت را به همان معانی که ذکر شده است به کار برده‌اند:

نظامی گنجوی در کتاب «مخزن الاسرار» در رعایت از رعیت می‌گوید:

چرخ نه‌ای محضر نیکی پسند نیک در اندیش ز چرخ بلند

مولوی نیز در «دیوان شمس تبریزی» چنین می‌سراید:

ور تو گواهان مرا رد میکنی ای پر جفا

ای قاضی شیرین قضا آخر فروخوان محضرم

معرفی سه محضر مهم تاریخی

در این قسمت، به بررسی سه محضر مهم تاریخی که در قرون متفاوتی نگاشته شده، خواهیم پرداخت.

هر دانشی، اصطلاحات مخصوص و به تعبیر جامع‌تر، زبان مخصوص خود را دارد که طی سالیانی پس از پیدایش آن علم و در پرتو گسترش کیفی و کمّی مباحث آن،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

استقرار یافته است. اسناد نیز از این قاعده مستثنی نبوده و زبان و سبک نگارش، ادبیات، اصطلاحات حقوقی و آیات و ادعیهٔ قرآنی، القاب و عناوین مخصوص به خود را دارند.

بررسی این متن‌ها، دست‌کم سه فایده دارند: نخست آن‌که اساس نظام اداری و دبیری ما چگونه بوده و اسناد اداری و حقوقی بر مبنای چه قوانین و در چه قالب‌هایی تنظیم می‌شده است؛ دوم آن‌که از نظر تاریخی، اجتماعی و حتی رجالی، فوایدی جانبی دارند؛ و سوم آن‌که در مباحث مربوط به ادبیات فارسی از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است (اصفهانی، ۱۹).

سندهای رسمی در هر کشور، باید به زبان رایج آن کشور نوشته شود و اگر در کشوری مانند ایران، چند زبان رایج باشد، اسناد رسمی باید به زبان رسمی که گویش مشترک مردم و زبان ارتباطی کلیه نواحی مملکت است، کتابت گردد تا در موارد بروز اختلاف، رسیدگی به اسناد میسّر و آسان باشد.

پس از نفوذ اسلام به شرق، شهرهای ایران یکی پس از دیگری خط عربی را اقتباس کردند؛ چراکه زبان عربی، زبان رسمی و حکومتی و زبان قرآن و شریعت بود.

گذشته از بحث زبان، استشهادنامه‌ها از آن‌رو که با شهود زیادی ارتباط دارند و نیازمند روانی و سادگی در کلام هستند، در مقایسه با بسیاری از اسناد شرعی، ساده‌تر بیان شده و فاقد تصنّع و پیچیدگی لفظی و نگارشی هستند.

از میان سه محضری که در ادامه خواهیم آورد، متن دو محضر نخست به زبان عربی است و به دلیل اهمیت موضوع، کاملاً ساده و روان نگاشته شده و به دور از ترکیب‌بندی‌ها و عبارات مسجّع و پرتکلّف و آرایه‌های ادبی است؛ اما سومین محضر، که به زبان فارسی نگاشته شده، سرشار از صنایع و ترکیب‌بندی‌های لفظی و عبارات پرتکلّف و مسجّع است.

الف) یکی از محضرهای مهم تاریخی که در کتب معتبر ذکر شده است، محضری است که در سال ۳۲۳ ه.ق، به امر ابوعلی محمدبن‌مقله، وزیر و کاتب معروف در حق ابن‌شنبوذ منعقد شده است. متن این محضر در «شذرات الذّهب» ابن‌عماد شهاب‌الدین ابوالفلاح العسکری الحنبلی الدمشقی نوشته شده است (العسکری الحنبلی الدمشقی، ۱۵۰-۱۴۹/۴).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

ماجرا این‌گونه بود که ابوالحسن محمدبن‌احمدبن‌ایوب‌بن‌شنبوذ و ابوالفرج محمدبن‌احمدبن‌ابراهیم الشنبوذی (م. ۳۸۸) و ابوبکر العطار المقرّی (م. ۳۵۴)، با اختیار و بیان قرائت‌ها و اقوال شاذ و تغییردادن در کلمات قرآن عثمان، تلاوت خاصی به وجود آورده بودند. مردم طریقهٔ آنها را ناپسند می‌دانستند و در مجالس، محل گفت‌وگو شده بودند. رجال دولت عباسی هم برای آن‌که از اختلاف کلمه در قرآن جلوگیری کنند، با آنان به سختی رفتار می‌کردند (صفا، ۲۶۹/۱).

سرانجام در سال ۳۲۳ ه.ق، ابن‌مقله وزیر، ابن‌شنبوذ را بدین گناه دستگیر و چند روز بازداشت نمود و سپس مجلسی فراهم ساخت و علما را به آن‌جا دعوت کرد تا حضوراً مباحثه و محاکمه به عمل آید. ابن‌شنبوذ در این مجلس به عقیده و قرائت خود اصرار ورزید. ابن‌مقله دستور داد او را تازیانه زنند تا سرانجام توبهٔ خود را بر زبان آورد و به قرائت‌های خویش اعتراف کرد. سپس برای این‌که توبهٔ او رسمیت پیدا کند، صورت‌مجلسی به خط ابوالحسین احمدبن‌محمدبن‌میمون نوشته شد (یاقوت حموی، ۱۷۱/۱۷).

علمای وقت، شهادت خود را در آن صورت‌مجلس نوشتند. عین آن محضر را، هم ابن‌خلکان و هم یاقوت حموی با تصریح به نام اشخاصی که در آن‌جا شهادت خود را نوشته‌اند، در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و برخی از قرائت‌های او را برای نمونه آورده‌اند. یاقوت در «معجم الادباء» می‌نویسد: «آیهٔ شریفهٔ ﴿اذا نودی للصّلاه مِن یوم الجمعه فَاسعوا الی ذکر الله﴾ به عوض فاسعوا، فامضوا می‌خواند» (همو، ۱۷۰/۱۷).

ابن‌عماد شهاب‌الدین ابوالفلاح العسکری الحنبلی الدمشقی در «شذرات الذّهب» می‌نویسد:

> از محمدبن‌احمد معروف به ابن‌شنبوذ دربارهٔ قرائت‌های شاذ وی پرس‌وجو شد. وی اعتراف کرد که این آیات را به شکل‌های زیر قرائت می‌کند:
> – اذا نودی للصّلاه من یوم الجمعه فامضوا الی ذکر الله؛[1]
> – تعجلون شُکرکم أنّکم تکذّبون؛[2]

۱. جمعه: ۹.
۲. واقعه: ۸۲.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

– فالیوم ننجّیک بَبَدنکَ؛[1]
– تبّت یدا أبی لهبَ وقد تب؛[2]
– الّا تفعلوه تکن فتنه فی الأرض وفساد عریض؛[3]
– ولتکن منکم فئه یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر وسیتعینون بالله، علی ما أصابهم وأولئک هم المفلحون.[4]
پس وی به قرائت آیات فوق به شکل‌های مذکور اعتراف نموده و توبه کرد.

وی در ادامهٔ سخن در باب گواهی و اعتراف شهود، نوشته است:

و گواهان حاضر در محکمه، اعترافات ابن‌شنبوذ را تأیید و مکتوب کرده و ابن‌شنبوذ نیز در پایان به خط خود نوشت: محمدبن‌احمدبن‌ایوب، معروف به ابن‌شنبوذ، گواهی می‌دهد که آن‌چه در این ورقه نوشته شده صحیح است، و این اعتقاد و باور من است و خداوند عزّوجل و هم شاهدان را بر آن شاهد می‌گیرم و هرگاه با آن مخالفت نمودم یا خلاف آن از من سر زد، امیرمؤمنان، خلیفه در ریختن خون من مجاز باشد. به تاریخ روز یکشنبه، ۷ ربیع‌الآخر سال ۳۲۳ ه.ق (العسکری الحنبلی الدمشقی، ۱۴۹–۱۵۰).

ب) دومین محضری که نسخه و متن آن در دسترس است و ابن‌اثیر آن را در «الکامل» و جوینی در جلد سوم «جهانگشا» و ذیل اخبار و تاریخ اسماعیلیه نقل کرده‌اند[5]، بنا به امر القادربالله عباسی در حق خلفای فاطمی مصر و بطلان نسب ایشان و این‌که این فرقه از باطنی، مجوسی و خرّم‌دینی و امثال اینها هستند، از طرف علمای سنّی و شیعهٔ بغداد نوشته شد.

علما در صحت نسب علویان فاطمی، اختلاف داشتند. عبیدالله و یارانش که به امامت او معتقد بودند، می‌گفتند که نسب او به حضرت علی علیه‌السلام می‌رسد و همان است که ما آورده‌ایم؛ اما بنی‌العباس و سایر دشمنان، به دلیل ترس از انتقال قدرت به علویان، به

۱. یونس: ۹۲.
۲. مسد: ۱.
۳. انفال: ۷۳.
۴. آل‌عمران: ۱۰۴.
۵. متن این محضر را ابوالفدا (۱۴۲/۲–۱۴۳)، مقریزی در «اتّعاظ» (۲۲–۲۳) و ابن‌تغری بردی در «النّجوم الزّاهرة» (۱۱۲/۲–۱۱۳) نیز ذکر کرده‌اند؛ البته با اندکی اختلاف با جهانگشای جوینی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

دلیل نفوذ معنوی فاطمیان در میان حکومت‌ها و قدرت‌های علوی، منکر نسب آنان شده بودند. به بیان ابن‌اثیر در «الکامل»، هیچ شکی در صحت نسب آنها نیست و بسیاری از علویان عالم به علم نسب، علوی‌بودن آنها را تأیید کردند. وی یکی از دلایل صحت نسب آنها را، شعر سید رضی می‌داند که در مدح فاطمیان مصر سرود؛ ولی از بیم خلیفهٔ بغداد و رضایت پدر، در دیوان خود نیاورده است[1] (ابن‌اثیر، ۸۶/۱۹–۸۸).

وی ادامه می‌دهد:

> در زمان خلیفهٔ قادر، در یک محضر نسب آنها را طعن کردند و نوشتند انتساب آنها به علی امیرالمؤمنین صحت ندارد. کسانی از علویان که در آن محضر نسب آنان را طعن و انکار نمودند، سید مرتضی و برادرش سید رضی (صاحب همان شعر) و ابن‌بطحاوی و ابن‌ارزق علوی و دیگران بودند (آنها را مجبور کردند؛ حتی سید رضی که در اول کار از تکذیب نسب آنها خودداری کرده بود). غیر از آنها هم مانند ابن‌اکفانی و ابن‌خرزی و ابوالعباس ابیوردی و ابوحامد و کشفلی و قدوری و صیمری و ابوالفضل نسوی و ابوجعفر نسفی و ابوعبدالله‌بن‌نعمان فقیه شیعه، نسب آنها را تکذیب کردند. آنانی که قائل به صحت نسب علویان بودند، گفتند کسانی‌که در محضر، نسب آنها را تکذیب کردند، از روی خوف و بیم، آن شهادت (دروغ) را دادند که تقیه کرده بودند (در مذهب شیعه تقیه واجب است) یا این‌که بعضی از آنها عالم به انساب نبودند که شهادت آنها حجت و برهان نیست (ابن‌اثیر، ۸۸/۱۹–۸۹).

سرانجام خلیفهٔ بغداد، یعنی القادربالله، به این فکر افتاد که با بستن محضری، انتساب آن را به خاندان رسالت نیز نفی و انکار نماید. انعقاد این محضر در سال ۴۰۲ ه.ق، مقارن با زمان خلافت الحاکم بامرالله (خلیفهٔ فاطمی در مصر) بود.

خلاصهٔ متن این محضر در جهانگشای جوینی چنین آمده است:

> به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. این است آن‌چه شاهدان بدان شهادت دادند، که معدّبن‌اسمعیل، والی مصر، همان معدّبن‌اسمعیل‌بن‌عبدالرحمن‌بن‌سعید است و ایشان، به دیصان‌بن‌سعید ـ که دیصانیه به او منسوب است ـ منسوب‌اند، و سعیدِ مذکور به مغرب رفت و عبدالله نامیده شد و ملقب به مهدی گردید. این

۱. متن شعر سید رضی در صفحه ۸۷ کتاب تاریخ کامل اسلام و ایران ابن‌اثیر ذکر شده است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

حکمران در مصر، همان منصور ملقب به الحاکم، ابن‌نزاربن اسمعیل بن عبدالرحمن بن‌سعید می‌باشد که خداوند او را هلاک کناد. همین‌طور شهادت می‌دهند که پیشینیان او از انسان‌های پست و دون‌مایه -که لعنت خدا و لعنت‌کنندگان بر ایشان باد- داعیان و خوارجی هستند که با فرزندان علی‌بن‌ابی‌طالب نسبتی ندارند و به ایشان متعلق نمی‌باشند و هر ادعایی که در این انتساب دارند، پوچ و دروغ است و در اطلاق این نکته که ایشان خوارج و از داعیان بوده‌اند، هیچ‌کس تردید ندارد و انکار ایشان به سبب باطل بودن اعمالشان در مکه و مدینه شایع بوده است و در آغاز کارشان، این مطلب به صورت گسترده در مغرب منتشر بوده است. تبار این حاکم، در مصر از کافران و گناه‌کاران و زندیقان و ملحدان و تعطیل‌کنندگان و منکران اسلام و از پیروان مذهب ثنویه و مجوسیه‌اند که حدود احکام اسلامی را تعطیل نموده و زنا را مباح دانسته و شراب و خون‌ریزی را حلال کرده، پیامبران را دشنام داده و ادعای خدایی کرده‌اند. این شهادت‌نامه در تاریخ ربیع‌الآخر سال ۴۰۲ هجری قمری نوشته شد[1] و به گواهی سادات علوی موسوی، مرتضی و رضی و گروه دیگری از ایشان و همچنین به امضای فقهای معتبر، شیخ ابوحامد اسفراینی و ابوالحسن قدوری و قاضی‌القضات ابومحمد اکفانی و ابوعبدالله بیضاوی رسید (جوینی، ۱۷۴-۱۷۷).

این محضر نیز به زبان عربی است و از آن‌رو که به دلیل اهمیت موضوعی، نیازمند روانی و سادگی در کلام است، کاملاً ساده و روان و به دور از ترکیبات و استعارات و آرایه‌های ادبی بدیع نوشته شده است.

ج) سومین محضر، در کتاب «گزیده‌ای از منشآت میرزا مهدی‌خان استرآبادی» به کوشش نصرالله بیات چاپ شده است (بیات، ۱۳۶-۱۳۸).

نادر پس از شکست افغانان و عثمانیان و منکوب ساختن یاغیان و استرداد کلیه اراضی ازدست‌رفتهٔ ایران به استثنای قندهار، تصوّر کرد زمان آن فرا رسیده است که همان‌طور که عملاً شاه ایران شده است، قانوناً نیز باید این اتفاق تثبیت شود (مینورسکی، ۳۳۰).

۱. در نسخ ابوالفدا و اتّعاظ، اسامی هیچ‌یک از شهود وجود ندارد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

ازاین‌رو، به موازات پیروزی‌های جنگی، با تمهید مقدمات، راه سلطنت و فرمان‌روایی را نیز برای خود هموار می‌کرد و به مردم نشان می‌داد که هیچ‌یک از بازماندگان سلالهٔ صفوی، اهلیت اداره کشور را ندارند و برای کسب موافقت نمایندگان خلق، قوریلتای یا کنگره عمومی در آخر زمستان ۱۱۴۹ه.ق (ژانویه ۱۷۳۷م) در دشت مغان تشکیل شد.

در این قوریلتا، نه‌تنها سرداران لشکر، بلندپایگان و اشراف روحانی و سران عشایر کوچ‌نشین حاضر بودند، بلکه چند تن از ریش‌سفیدان شهرها و روستاها هم در آن شرکت داشتند و در نهایت، شمارش افراد حاضر در این اجتماع با نوکران و کارگذاران اعضای اصلی، به ۱۰۰ هزار تن می‌رسید (گرانتوسکی و دیگران، ۲۹۰-۲۹۱).

روز بعد هم مجمعی نظیر آن اجتماع نمود و در آن‌جا انجمنی مرکب از طهماسب‌خان جلایر و شش نفر دیگر از طرف نادر، اعلام داشتند که وی پس از منکوب‌ساختن دشمنان ایران، اکنون که از جنگ‌ها خسته شده، در نظر دارد کناره‌جویی کند و در کلات منزوی گردد و به عبادت بپردازد؛ بر رجال و امنای کشور است که یا طهماسب را به شاهی برگزینند، یا اگر میل به او ندارند یکی دیگر از سلالهٔ صفوی را به سلطنت ایران تعیین کنند. اعضای کنگره که کاملاً از نیت باطنی نادر باخبر بودند، جرأت نکردند کسی جز نادر را به سلطنت ایران برگزینند.

پس از چند روز، نادر مجلسی دیگر تشکیل داد و در آن‌جا اعلام داشت که سلطنت را با شروط ذیل می‌پذیرد:

۱. احدی نادر را ترک نگوید و به یکی از فرزندان شاه مخلوع نپیوندد؛

۲. مردم ایران و اهل‌تشیع، سبّ خلفا را ترک گویند و به مذهب سنت بگروند. در عین حال، اختیار دارند طریقهٔ مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام را پیروی نمایند؛

۳. احدی نسبت به نادر و پسرش خیانت نورزد.

همهٔ حاضرین، این شرایط را پذیرفتند و محضرنامه را امضا کردند. نادرشاه در همان روز مراسم، میرزا مهدی‌خان را از ریاست رقم‌نویسان برداشت و او را به تاریخ‌نویسی برگماشت و به جای او، میرزا مؤمن را تعیین نمود (مینورسکی، ۳۳۰).

استرآبادی متن استشهادنامه را با نثری متکلف و مصنوع نوشته است که جهت سهولت خواننده، در این‌جا فرازهای مهم و لبّ کلام به انشای نگارنده ارائه می‌شود:

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

«این‌جانب حقیر، محمدمهدی استرآبادی، بر لوح شهادت می‌نویسد که نادرشاه در پاسداری از احوال مردم، علی‌الخصوص خراسانیان و اهالی استرآباد از هیچ تلاشی فروگذاری ننموده و به حق در عدالت‌گستری کوتاهی ننموده و در همه‌جا امنیت کامل برقرار نموده است؛ به گونه‌ای که اشرار، جسارت تعدی و سرکشی ندارند و تمام سرکشان را خاموش کرده است. دست دزدانی که به اسم جوان‌مردی دست در کیسهٔ مردمان می‌کردند، قطع کرده و اشرار سر به گریبان نهاده‌اند. اینک بر ماست که جهت برقراری عدالت و امنیت، وی را جهت حکم‌رانی تأیید کرده و شهادت خود را اعلام داریم» (جهت خوانش اصل استشهادنامه، ر.ک: بیات، ۱۳۶–۱۳۸).

زبان فارسی پس از حملهٔ مغول به ایران، متکلّف، مصنوع و سرشار از ترکیبات منشیانه و کلمات و آرایه‌های دور از ذهن شد که در اسناد این دوره، نمود پیدا کرده است. در این دوره، تمایل زیادی به نگاشتن اسناد به زبان فارسی پدید آمد و از دورهٔ صفوی به بعد، این زبان به طور قطع زبان نگارش اسناد و قباله‌ها شد (بی‌نام، قباله‌های ازدواج در قرون ۱۳ و ۱۴، ۷۶).

اصل این استشهادنامه، که به دلیل ملاحظات نگارشی در این مقاله ذکر نشده است، انشایی بسیار ادیبانه دارد و فاقد ساختار عمومی سندنویسی است و آغاز و پایان متن به سلیقهٔ شخص نگارنده، نگاشته شده است؛ چراکه نویسندهٔ متن، در دوره‌ای می‌زیسته که بازی‌های لفظی با فشار حیرت‌انگیزی خود را به قالب عبارات جا می‌کردند و نویسنده به مقتضای شرایط خاص خود، که منشی دربار نادرشاه بود، خواه ناخواه باید تن به استعمال آنها می‌داد. ازاین‌رو، در اوج و حضیض‌های کلام، گاه جملاتی دیده می‌شود که صنایع لفظی دست از کرشمه و طنّازی خود برنداشته و به جلوه‌گری مشغول‌اند؛ پاره‌ای از اوقات نیز این جلوه‌گری‌ها خالی از لطف و زیبایی نیستند.

در بررسی لفظی سند، مشاهده می‌کنیم که لغات مندرج در متن، فارسی و عربی‌اند و در خلال کلمات، لغات و ترکیبات عربی زیادی دیده می‌شود؛ چراکه منشیان درباری، این لغات را بیشتر به کار می‌بردند. از بررسی لغات که بگذریم، از منظر صنایع لفظی، با چیره‌دستی‌ها و زیرکی‌های میرزا مهدی‌خان مواجه می‌شویم که صنایع ادبی را با قدرت عجیبی به کار برده است. نویسنده، با بهره‌گیری از صنایع ادبی «ترصیع»، «ازدواج»،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

«موازنه»، «جناس»، «ایهام»، «لف و نشر»، «تفریق»، «حسن تعلیل»، «براعت استهلال» و... هنرنمایی‌ها کرده و به تزیین جملات خود پرداخته است.

در زمینهٔ صورت و شکل‌بندی مضمون، میرزا مهدی‌خان از روش مستقیم و منطقی پیروی کرده است. مورخان گذشته، اعتقاد به نوعی جبر الهی داشتند که به موجب آن، حوادث عالم امکان را از پیش تعیین‌شده و به گونه‌ای مرتب و مصوّر می‌دیدند که به مقتضای شرایط و به قضای الهی، به عالم کون و فساد می‌آیند.

میرزا مهدی‌خان نیز در بیشتر آثار ادبی خود از آن جمله تاریخ جهانگشا، پیرو همین جبر است و گاه با همین منطق، بسیاری از قضایای مستقیم تاریخ را تحمل‌پذیر جلوه می‌دهد.

نتیجه

استشهادنامه‌ها که از جمله اسناد و نوشته‌های شرعی قلمداد می‌شوند، حاصل حاکمیت نظام فقه و اصول شرعی بر زندگی مردم ادوار مختلف هستند و امر شهادت، که مقدمه‌ای برای تولید سندنویسی استشهادنامه بوده، همواره به عنوان بیّنه‌ای شرعی در امور مدنی و جزایی و همچنین در تنظیم اسناد، دلیل معتبر و مؤثّر و مورد توجه و تأکید فقها و علما بوده است.

استشهادنامه را در عرف و فقه قدیم، علاوه بر نام متداول آن، محضر نیز می‌نامیدند. محضرکردن، صورت‌جلسه یا تنظیم نوشته‌ای بود برای اثبات دعوی، که در حضور حاکم برای هریک از طرفین دعوی و ارباب‌رجوع تنظیم می‌شد؛ خواه دعوایی مطرح شده باشد، یا نه. سپس به مهر و امضای مطّلعان می‌رسید و چون با حضور متقاضی تنظیم و تهیه می‌گردید، اسم محضر به آن داده شد. کاربرد ترکیبات «محضرکردن، محضربستن، محضرنوشتن، محضرآوردن و محضردادن» در استعمالات مؤلفین قدیم، این معنا و ادعا را به خوبی تأیید می‌نماید.

نگارنده در راستای طرح بحث و انجام پژوهش و سیر و تفحّص و تتبع در کتب تاریخی، با نمونه‌هایی از استشهادنامه‌های مهم در ادوار مختلف تاریخی مواجه گردید؛ و از آن‌جا که میزان تأثیر یک قباله در تولید یک جریان مهم تاریخی و متأثّر ساختن

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

ساختار اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و روان‌شناسی تأثیر بـالا و بسـزایی دارد، ضـرورت بحث و ارائه نمونه‌ها و گزارش‌هایی از آنها را لازم گردانید.

کوتاه سخن این‌که استشهادنامه‌ها با هدف درج شهادت گواهـان، بـه عنـوان یکـی از دلایل اثبات دعوی نگاشته شده و حاصل نظام فقهی–حقـوقی اداور مختلـف فرهنـگ و تمدن اسلامی هستند و هرکدام زبان خاصی دارند که با واژگان فقهی–حقوقی و اصـول نگارشی خاص خود عجین شده‌اند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

منابع

ـ آیتی، عبدالمحمد، *تحریر تاریخ وصاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.

ـ ابن‌قدامه، *المغنی*، ج۱۰، چاپ اول، بی‌جا، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.

ـ ابن‌اثیر، عزالدین علی، *تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ج۱۹، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ش.

ـ ابن‌اثیر، مجدالدین، *جامع الاصول*، ج۱۲، به کوشش محمد حامد فقهی، قاهره: بی‌نا، ۱۳۷۰ق/۱۹۵۰م.

ـ ابواسحاق شیرازی، ابراهیم‌بن‌علی، *طبقات الفقهاء*، ج۱، به کوشش خلیل میس، بیروت: دارالقلم، بی‌تا.

ـ ابی‌الحدید، عبدالحمیدبن‌هبه‌الله، *شرح نهج‌البلاغه*، ج۱، به اهتمام محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، بی‌تا.

ـ ابن‌عماد العسکری الحنبلی الدمشقی، شهاب‌الدین ابوالفلاح عبدالحی‌بن‌احمد، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ج۴، چاپ اول، بیروت: دار ابن‌کثیر، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.

ـ اصفهانی، محمدبن‌سبزعلی، *وجیزه التحریر*، گردآوری سال ۱۲۴۵، به کوشش رسول جعفریان، قم: بی‌نا، بهار ۱۳۹۳.

ـ امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشیعه*، ج۹، ترجمه کمال موسوی، نشر بیروت، بی‌تا.

ـ بیات، نصرالله، *گزیده‌ای از منشآت میرزا مهدی‌خان استرآبادی*، تهران: وزارت امور خارجه، زمستان ۱۳۸۳ش.

ـ بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، مصحح: خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴ش.

ـ جزری، ابن‌اثیر، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱ش.

ـ جوینی، علاءالدین عطاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج۳، محقق/مصحح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵ش.

ـ حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، *فارسنامه ناصری*، محقق/مصحح: منصور رستگار

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

فسایی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
ـ حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله، *معجم الادباء*، ج۱۷، محقق: احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی، بی‌تا.
ـ خنجی، فضل‌الله روزبهان، *تاریخ عالم‌آرای امینی*، محقق/مصحح: محمد اکبر عشیق، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲ش.
ـ راوندی، مرتضی، *تاریخ اجتماعی ایران*، ج۲ و ج۴، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۲ش.
ـ رضایی، امید، *درآمدی بر اسناد شرعی دوره قاجار*، ژاپن: مؤسسه مطالعات و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، ۱۳۸۷ش.
ـ رضی، محمدبن‌حسین، *دیوان الشریف الرضی*، بی‌جا، افست وزارت ارشاد اسلامی، کنگره هزاره، ۱۴۰۶ق.
ـ شبانکاره‌ای، محمدبن‌علی‌بن‌محمد، *مجمع الانساب*، ج۲، محقق/مصحح: میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱ش.
ـ شرزای خاوری، میرزا فضل‌الله، *تاریخ ذوالقرنین*، محقق/مصحح: ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
ـ صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات ایران*، ج۱، تهران: فردوس، ۱۳۷۸ش.
ـ کرمانی، احمد مجدالاسلام، *تاریخ انحطاط مجلس کرماني*، محقق/مصحح: محمود خلیل‌پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
ـ گرانتوسکی و دیگران، *تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز*، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، تهران: انتشارات پویش، ۱۳۵۹ش.
ـ منهاج سراج، *طبقات ناصري تاریخ ایران و اسلام*، ج۲، تحقیق عبدالحی حبیبی چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
ـ مولانا (مولوی)، جلال‌الدین بلخی، *دیوان شمس*، غزلیات، غزل شماره ۱۳۷۳.
ـ مینورسکی، *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمه: رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۸ش.
ـ مؤلف ناشناخته، *تاریخ سیستان*، محقق/مصحح: ملک‌الشعراء بهار، تهران: پدیدهٔ خاور،

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]

۱۳۶۶ش.
ـ نووی، یحیی‌بن‌شرف، *تهذیب الاسماء و اللغات*، ج ۱، *قاهره*: اداره الطباعه المنیری، بی‌تا.
ـ نظامی گنجوی، *مخزن الأسرار*، بخش ۲۶، مقالت چهارم.
ـ همایی، جلال‌الدین، *غزالی‌نامه*، چاپ دوم، تهران: نشر هما، ۱۳۱۷ش.

مقالات:

ـ بی‌نام، «قباله‌های ازدواج در قرون ۱۳ و ۱۴»، انتشارات موزه گلستان، ۱۳۵۵ش.
ـ قاضی طباطبایی، حسن، «محضر و محضرهای تاریخی»، *زبان و ادبیات*، ش ۱، فروردین ۱۳۲۷.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1396.1.25.3.3]